

من شاه قورگورگم امران بودارمن + امران و در و مهم طرسات بودارمن  
دن خطه به آادوه و تران بودارمن + قانون که کند کوسر چو زمان بودارمن  
خوزرف و گوگت و سامان بودارمن

داده دیدم که سو قانون اساسی + بود به است پس هر در اوضاع سیاسی  
از موطن این قصه کوز کوسر دیگر + روجه صد و صد خود باز بر کن  
حلفت زمین و تخت زرافان بودارمن  
خوزرف و گوگت و سامان بودارمن

داند به اهل جهان مهدی ام من + مهوور بچور و سم و سستی ام من  
مرکز نمند بر دل من ناله جوتای تر + را الوصف از خون دل خلق بوم  
داران این ملت جهان بودارمن  
خوزرف و گوگت و سامان بودارمن

وید به جهان وید تا قند گویم + لقال لدر اند و سرتب نمودم  
بر مجلس سوز ز یادم آن تر ز کنی + کتفب نمودم قسم و ندیب و این  
دن صبت ؟ چه گوگت که زمان بودارمن  
خوزرف و گوگت و سامان بودارمن

فنها

رضه زغنه و آن و فرضاها + بر گوشه رسد رفته این باطل و بیجا  
بودند نغمه ای که کهنه برستان + زیرا که منم صاحب و سائیده ایران  
سرتا که این کوز و زمان بود که ازین

ملت زین و صفت بر آن بود ازین  
بودند مگر فرودم که زمه کوز؟ + آنزور که دیدند مرا غرق در دور  
برید تو صفت نمودند که فرم + کردند جوهر مرکب اقبال سوارم  
امروزه نمونه که هم صدان بود ازین  
بر تازده جوان هم زین تقال بود ازین

ایران محنت روزه رانند لغات + زین دور بود بخت او حوا و وقت  
گر در بیدار دیدم خود ازین که در این + ازین بویسته بودند با کن  
مرا از این بی خبر بودم و صابین

خفته و کوز و کسان بود ازین  
خود و زرق و رنگت و ساکن بود ازین

در آن کوی  
این کوی که با این کوی در این کوی  
در آن کوی